

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
سال ششم، شماره‌ی بیست‌ودوم، زمستان ۱۳۹۳، صص ۹۹-۱۱۹

اسطوره و تاریخ در اندیشه‌ی علی شریعتی

محمد اسماعیل فصیحی*

چکیده

این مقاله در صدد پاسخگویی به این سؤال است که چرا شریعتی برای اسطوره اهمیتی بیشتر از تاریخ قائل شده است؟ و با طرح این پرسش، ضمن بررسی مفهوم و معنای اسطوره و تعاریف متفاوتی که از آن شده است، اسطوره را در چارچوب نظریات مثبت‌نگرانه ارنست کاسیرر که اسطوره را شکل معینی از تجربه و شیوه‌ی خاصی از عینیت بخشیدن به جهان دانسته، در اندیشه‌ی شریعتی بررسی و دنبال کرده است. نتیجه این که شریعتی با آگاهی از وجوه مثبت اسطوره و کاربرد وجه تخیلی و ادراکی آن در برانگیختن کنش جمعی و آگاهی‌بخش، آن را به عنوان تاریخی که باید می‌شد و نشد، در برابر تاریخ موجود قرار داده و برای اساطیر حقیقتی بیش از تاریخ قائل شده است.

واژه‌های کلیدی: اسطوره، تاریخ، افسانه، کاسیرر، شریعتی.

۱. کارشناس ارشد علوم سیاسی (kariz43@yahoo.com)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۱۰ - تاریخ تأیید: ۱۳۹۳/۱۱/۱۲

مقدمه

این مقاله، به دنبال آن است تا چگونگی کارکرد اسطوره در نظام فکری علی شریعتی که او از آن به عنوان تاریخی نابه‌انجام در برابر تاریخ انجام یافته یاد می‌کند؛ به‌ویژه با تکیه بر تحقیقات ارنست کاسیرر در دو کتاب ارزشمند وی به نام‌های *اسطوره دولت* و *فلسفه صورت‌های سمبلیک* مورد بررسی قرار دهد.

تلقی عام از اسطوره، مبتنی بر برداشتی منفی و تقلیل‌گرایانه از اسطوره است که به‌طور عمده آن را بر پایه‌ی داستان‌ها و افسانه‌های بی‌پایه و اساسی که ساخته‌ی زبان و ذهن بشر اولیه به واسطه‌ی کمبودها و عقده‌گشایی‌های حاصل از نداشتن‌هایش می‌باشد، تعریف کرده‌اند؛ اما این مقاله در پی آن است که نشان دهد اسطوره در اندیشه‌ی شریعتی، بار معنایی مثبتی یافته و وی با تکیه بر ویژگی ادراکی اسطوره و بر اساس تصویرسازی‌های خیالی و آرمانی و در عین حال کارآمد در حوزه‌ی حیات اجتماعی انسان بر وجه تحریکی اسطوره بر مبنای کنش جمعی تأکید کرده است. چرا شریعتی به اسطوره اهمیتی بیش از تاریخ قائل شده است؟

تاریخ در نگاه شریعتی شرح احوال فرادستان و بزرگ‌زادگان است و تاریخ فرودستان یا طبقات محروم و به تعبیر خودش تاریخ حقیقی یک ملت یا قوم، که در قالب اسطوره چهره نمایانده است، به خاطر مهجور ماندنش به نگارش در نیامده است. به زعم شریعتی، اسطوره بازتاب حیات اجتماعی ملتی است که تاریخ بدان پرداخته است. تأکید بر وجه آرمانی اسطوره، به شریعتی تفسیری برای امکان برآمدن انسان محروم را می‌دهد.

چارچوب نظری

کاسیرر، انسان را به وساطت زبان، انسان می‌داند و به اعتبار تحقیقات ماکس مولر؛ در مقام زبان‌شناس و لغت‌شناس، برای زبان و اسطوره، ریشه‌ی مشترکی قائل است؛ ولی آنها را دارای ساختار یکسانی نمی‌داند؛ چرا که زبان را دارای ساختاری منطقی و عقلانی می‌داند؛ ولی اسطوره را وجه معیوب زبان قلمداد می‌کند و معتقد است که اسطوره بر ضد همه‌ی

اسطوره و تاریخ در اندیشه علی شریعتی ۱۰۷

قواعد منطقی می‌شورد. اسطوره هم‌ساز نیست؛ بلکه متلون و غیرعقلانی است.^۱ «اسطوره شناسی کاسیرر بر پایه‌ی این نظر است، که اسطوره شیوه‌ی خاصی از عینیت بخشیدن به جهان است؛ و اسطوره را باید به منزله‌ی فرم سمبلیک فهمید؛ یعنی باید آن را شکل معینی از تجربه دانست و تفسیر کرد... اما انسان چه از طریق اسطوره نوع تجربه‌ای به دست می‌آورد؟ کاسیرر در این خصوص می‌نویسد: «پدیداری که در اینجا باید مورد توجه و بررسی قرار بگیرد محتوای اسطوره نیست، بلکه معنایی است که اسطوره برای آگاهی انسان دارد و قدرتی است که بر آگاهی انسان اعمال می‌کند».^۲

کاسیرر رابطه‌ی تاریخ و اسطوره را این‌گونه بیان می‌کند: «در رابطه‌ی میان اسطوره و تاریخ، اسطوره اثبات کرده است که عامل نخست است و تاریخ عامل دوم و تبعی. اساطیر یک قوم را تاریخ آن قوم معین نمی‌کند بلکه برعکس اساطیر، تاریخ هر قوم را می‌آفریند، از این بالاتر، نه تنها تاریخ یک قوم را اساطیرش معین می‌کند بلکه اساطیر، سرنوشت یک قوم را رقم می‌زند و از همان آغاز مقصدش را معین می‌کند... اسطوره از فراگردی ضروری سربرمی‌کشد که، سرچشمه‌های آن از لحاظ آگاهی ما در قلمروی فراسوی تاریخ ناپدید شده‌اند».^۳

تعریف اسطوره

اسطوره، مانند همه‌ی مفاهیم و واژگانی که ریشه در گذشته‌ی بسیار دور دارند، از تعاریف متعدد و بعضاً متضاد برخوردار است. هم در وجوه تسمیه و هم در بیان معانی واژه‌ی اسطوره، تعاریف، متعدد و متنوعی ارائه شده است؛ و به همین اعتبار، ما با انبوهی از تعاریف روبرو هستیم که عمدتاً از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تا کنون، توسط اندیشمندان رشته‌های گوناگون صورت گرفته است و البته بیان همه‌ی آنها نه هدف این

۱. ارنست کاسیرر، (۱۳۷۷)، *اسطوره‌ی دولت*، ترجمه یدالله موقن، تهران: هرمس، ص ۸۲.

۲. ارنست کاسیرر، (۱۳۷۸)، *فلسفه صورت‌های سمبلیک*، جلد دوم: اندیشه‌ی اسطوره‌ای، ترجمه یدالله موقن، تهران: هرمس، ص ۹.

۳. همان، ص ۴۷.

مقاله است و نه در حوصله‌ی این بحث می‌گنجد، اما به قدر کفایت سعی خواهد شد تا تعاریفی از اسطوره، چه به لحاظ توجیه واژه‌ای و چه به لحاظ معنایی و مفهومی آورده شود تا ما را برای رسیدن به آنچه مورد نظر است، دلالت داده و نزدیک سازد.

در لغت نامه‌ی دهخدا معنی واژه‌ی اسطوره چنین آمده است: «اسطوره. [أُرَ] (ع) اسطور. اسطوره. سخن پریشان و بیهوده. سخن باطل. (غیاث). || افسانه. (مهدب الاسماء) (غیاث). ج. اساطیر...»^۱ «اساطیر واژه‌ای است تازی که از زبان عربی به زبان فارسی راه یافته و معنی آن در فرهنگ‌های فارسی و عربی عبارت است از: سخن‌های پریشان، بیهوده‌ها، افسانه‌های باطل، اباطیل کاذب، احادیث بی‌سامان و قصه‌های دروغ»^۲ پیداست که در این تعریف، اسطوره با افسانه و خرافات و اوهام و اتفاقات بی‌پایه و اساس یکی دانسته شده است؛ ولی آنچه که ما را بر این ساده‌انگاری و ساده‌سازی تعریف از اسطوره واقف می‌سازد پژوهش‌های اخیر است که در زمینه‌ی اسطوره‌شناسی صورت پذیرفته است. به‌ویژه تحقیقات ارزشمندی که ارنست کاسیرر در مهم‌ترین اثر فلسفی خود به نام فلسفه صورت‌های سمبلیک و نیز در اثر مهم دیگرش به نام اسطوره دولت در زمینه‌ی اسطوره و شناخت آن انجام داده است، ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که آنچه که در عصر روشنگری و در حوزه‌ی متفکران اثبات‌گرای این دوران به عنوان اسطوره، از دایره‌ی شمول شناخت علمی و تجربی کنار گذاشته شده و به آسانی اسطوره را به دورانی مرتبط می‌سازد که عقل بشر را فاقد شناخت علمی و تجربی می‌داند و آن را خرافات و اوهام می‌پندارد، و یا کسانی مانند استرانسکی وجود اسطوره را انکار کرده و آن را ساخته و پرداخته رانده‌شدگان از جامعه در قرن بیستم می‌داند.

در مقابل، اسطوره‌پردازی کسانی همچون سورل بر این باور است که اسطوره، نوعی آگاهی کاذب نیست؛ بلکه نیرویی تاریخ‌ساز است، اسطوره‌ی سورلی، معجونی است که پرولتاریا با نوشیدن آن سرمست می‌شود؛ اسطوره‌ی سورلی نوعی نظامی (میلیتاری) کردن

۱. علی‌اکبر دهخدا، (۱۳۳۰)، لغت نامه، ج ۶، تهران: گلشن، ص ۲۳۰۳.

۲. عبدالرحیم عقیفی، (۱۳۷۴)، اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته‌های پهلوی، تهران: توس، ص ۱۳ پیشگفتار.

اسطوره و تاریخ در اندیشه علی شریعتی ۱۰۹

تخیل یا ایمان کور است و در برابر آن نیز نظریه لوی استراوس بر این نکات تأکید دارد که اسطوره، دارای ساختاری قوی و حاوی تحلیل و مقدم بر مناسک اجتماعی و نیز نوعی تفکر دنیوی است و اسطوره‌ها هیچ‌گونه حقیقت دینی را بر ملا نمی‌کنند و هیچ قدرت فوق طبیعی را به کار نمی‌گیرند، اما اسطوره‌شناسی کاسیرر بر پایه‌ی این نظر است که اسطوره، شیوه‌ی خاصی از عینیت بخشیدن به جهان است و اسطوره را باید به منزله‌ی فرم سمبلیک فهمید؛ یعنی باید آن را شکل معینی از تجربه دانست و تفسیر کرد.^۱

میرچا الیاده نیز در تعریف اسطوره، بر عدم جامعیت و واحد بودن یک تعریف اذعان دارد و در مقام تعریف از اسطوره آن را نقل‌کننده‌ی سرگذشتی قدسی و معنوی دانسته و اسطوره را متضمن روایت یک «خلقت» می‌داند.^۲ آندره لالانه نیز اسطوره را روایتی پر از تخیلات شگفت‌انگیزی که کس یگانه‌ای آن را نگفته، بلکه خاستگاه مردمی و باوری دارد، می‌داند.^۳ «معرفی اسطوره به منزله‌ی نگرشی ماورای عقلی و قرار دادن آن در مقابل عقل زبون، بیشتر بیانگر گرایش‌های خردستیز دوران معاصر است، تا ماهیت درونی خود اسطوره. در تقابل با این نظر، برخی تا آن جا پیش رفته‌اند که اسطوره را نخستین تلاش عقلانی بشر برای رویارویی با قلمرو ظلمانی ناشناخته دانسته‌اند...»^۴ ارنست کاسیرر در بیان معنی و نقش اسطوره در حیات فرهنگی بشر، ضمن رد کردن ساده‌انگاری آن و نادانی بشر اولیه که بسیاری از انسان‌شناسان، اسطوره را تقدیس ساده‌لوحی نژاد بشر قلمداد نموده‌اند چنین می‌گوید: «از نظر تاریخی، هیچ فرهنگ بزرگی را نمی‌یابیم که زیر سیطره‌ی اسطوره و تحت عناصر اسطوره‌ای نبوده باشد. آیا باید گفت که فرهنگ بابلی، مصری، چینی، هندی و یونانی جز چند نقاب و لباس مبدل «نادانی اولیه» بشر چیز دیگری نیستند، و در اصل، فاقد هرگونه ارزش و معنای مثبتی هستند؟»^۵

۱. فلسفه‌ی صورت‌های سمبلیک، ج ۲، پیشگفتار.

۲. میرچا الیاده، (۱۳۶۲)، چشم‌اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس، ص ۱۴.

۳. روزبه باستید، (۱۳۷۰)، دانش اساطیر، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس، ص ۱۱.

۴. یوسف اباذری و مراد فرهادپور و وهاب ولی، (۱۳۷۲)، /دیان جهان باستانی، جلد اول: (چین و هند)، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (نشر پژوهشگاه)، ص ۹.

۵. اسطوره‌ی دولت، ص ۶۴، ۶۵.

پی‌یر انسار در اثر ارزشمند خود، *ایدئولوژی‌ها، کشمکش‌ها و قدرت*، در مبحث انگاره‌های اجتماعی بر پیوند درونی معنا با پراتیک اجتماعی تأکید ورزیده و به بیان سه بحث اساسی در انگاره‌های اجتماعی یعنی: اسطوره، مذهب و ایدئولوژی می‌پردازد و با ظرافتی ستودنی ورود به هر مبحث را در پیوند با سایر مباحث بررسی می‌کند و بر این نکته تأکید دارد که هیچ پراتیک اجتماعی را نمی‌توان فقط به عناصر فیزیکی و مادی آن تقلیل داد. پراتیک باید به صورت شبکه‌ای از معانی تحقق یابد تا بتواند بر ژست‌ها، افراد و لحظات پراکنده مشرف و مسلط گردد. وی در بیان تعریف اسطوره چنین می‌گوید: «اسطوره دقیقاً یک باور نیست و به طریق اولی یک جهش و جنبش ایمانی نیز نمی‌باشد، بلکه تجربه‌ی روزمره، انگاره‌ی حیات یافته و شکل رابطه‌ی انسان‌ها با خودشان، با جهان و با دیگران است.»^۱ از نظر وی «گزاره‌ی اسطوره‌ای، شبکه‌ای از مفاهیم را عرضه می‌کند که از طریق آن، نظم دنیا، در تمامیت آن توضیح داده می‌شود و به اندیشه در می‌آید، به واسطه‌ی شرح مبادی، دنیای فیزیکی علت وجودی خود و ویژگی‌های خویش را در می‌یابد، از طریق جلوه‌های گوناگون قهرمانان، توزیع اشیا و موجودات توضیح داده می‌شود... اسطوره در برابر سازمان اجتماعی که در آن شکل می‌گیرد، همچون یک سیستم نمودار جلوه می‌کند که در تطابق با توزیع‌ها و عملکردهای اجتماعی سامان یافته است.»^۲

الیاده در کتاب دیگر خود، *اسطوره، رؤیا، راز*، آن گاه که از چیستی اسطوره می‌گوید، بحثی تاریخی در مورد توجه به اسطوره را نیز مطرح می‌کند و اسطوره را تاریخ راستینی می‌داند که در سرآغاز زمان روی داده است و الگویی برای رفتار انسان فراهم آورده است و بازگوکننده‌ی ناممکن‌ها و نامحتمل‌ها و در واقع شیوه‌ی تفکری متفاوت با شیوه‌ی اندیشه‌ورزی ماست.^۳

۱. پی‌یر انسار، (۱۳۶۸)، *ایدئولوژی‌ها، کشمکش‌ها و قدرت*، ترجمه مجید شریف، سوئد: آرش، ص ۲۹.

۲. همان، ص ۳۰.

۳. میرچا الیاده، (۱۳۷۵)، *اسطوره، رؤیا، راز*، ترجمه رؤیا منجم، تهران: فکر روز، ص ۲۴، ۲۳.

کارکرد اسطوره در ذهنیت و حیات اجتماعی انسان

از آنجایی که اسطوره یکی از ناهم‌سازترین و به نوعی ابهام‌آمیزترین مفاهیم و نمادهای حیات بشری است، بررسی چگونگی کارکرد آن در زندگی اجتماعی انسان نیز چندان روشن و دقیق نیست. اگرچه به‌وسیله‌ی پژوهش‌های اخیر، در باره‌ی اسطوره و نقش آن در زندگی انسان تا حدود زیادی رمزگشایی شده است؛ لیکن هنوز برای یافتن اثرات آن در ذهنیت و حیات بشر راهی دراز در پیش است.

قدر مسلم این که اسطوره در سطح زندگی فرد باقی نمانده است؛ بلکه پیوند اساسی اسطوره با آداب، آیین‌ها، مناسک و شعائری که زندگی بشر را رنگی دیگر بخشیده است، حاکی از رابطه‌ی اساسی اسطوره با سطح اجتماعی زندگی است و حتی اگر با نگاهی پسامدرنی به اسطوره نگاه کنیم، باید بگوییم که اسطوره به‌رغم ساخته شدن‌اش به دست بشر، خود عامل بر ساختگی انسان و سوژه‌گی او در زمان جاری بودن اسطوره است. به نظر کاسیرر «در حیات دینی اقوام ابتدایی اسطوره، عنصر حماسی^۱ و مناسک و اعمال و شعائر، عنصر نمایشی^۲ است. برای فهم اسطوره باید از مطالعه‌ی مناسک آغاز کنیم. داستان‌های اساطیری خدایان یا پهلوانان فی‌نفسه نمی‌توانند راز دین را برملا کنند؛ زیرا اساطیر چیزی جز تفسیرهای مناسک نیستند. اساطیر می‌کوشند تا برای آنچه در مناسک و اعمال شعائری حاضر و به‌طور بی‌واسطه مشهود است تبیینی ارائه دهند. اساطیر بینش «تئوریک» را به جنبه‌ی فعال و عملی زندگی دینی اضافه می‌کنند، و به دشواری می‌توان پرسید که کدام یک از این دو جنبه [یعنی اساطیر و مناسک] «اولی» یا «ثانوی» است؛ زیرا آن دو، جدای از یکدیگر وجود ندارند، آن‌ها همبسته و وابسته‌ی به یکدیگرند؛ آن‌ها پشتیبان و شارح یکدیگرند».^۳

از نظر ریکور، اسطوره مترادف است با «تخیل اجتماعی» که از طریق جدل میان «مرام و مسلک» و «آرمان‌شهر» عمل می‌کند. مرام و مسلک که شرط لازم «انسجام» است، تا

1. epic
2. dramatic

۳. اسطوره‌ی دولت، ص ۹۵.

وقتی آرمان شهر زنده است، لازم نیست به صورت سرکوب‌گرانه درآید. «از یک سو، تخیل ممکن است در جهت حفظ نظم عمل کند ... از سوی دیگر، تخیل، هر چند ممکن است کارکردی آشوبگرانه داشته باشد، این امکان را هم دارد که در مسیر پیشرفت و موفقیت حرکت کند».^۱ مرام و مسلک نماینده‌ی نوع اول تخیل است: «کار آن صیانت و محافظت است». آرمان شهر نماینده‌ی نوع دوم تخیل است: «همواره پرتوی از ناکجاست».^۲

اگر نوع اول تخیل نبود، ما هیچ درکی از جامعه یا سنت نداشتیم، بدون نوع دوم هم، احتمالاً جامعه و سنت موجود را با حقیقت جاودانی برابر می‌پنداشتیم، و هرگز آنها را تعدیل یا اصلاح نمی‌کردیم. آرمان شهر مانع از آن می‌شود که مرام و مسلک به صورت نظامی خفقان‌آور درآید؛ مرام و مسلک هم مانع از آن می‌شود که آرمان شهر به صورت خیال‌پردازی پوچ و بی‌حاصلی درآید. اسطوره، یا تخیل اجتماعی، این هر دو را شامل می‌شود. به عبارت روشن‌تر، «اسطوره تلاش و حرکتی گذرا را ضروری می‌نماید، نه حالتی متعالی و ماورایی را».^۳

الیاده با بیان این نکته، که اسطوره یک عنصر اساسی تمدن انسانی است آن را توجیهی ناظر به ارضای کنجکاوای علمی نمی‌داند؛ بلکه آن را روایتی می‌داند که واقعیتی اصیل را زنده می‌کند و برآورنده‌ی نیاز عمیق دینی است، و با گرایش‌های اخلاقی، الزامات و احکام اجتماعی و حتی مطالبات عملی، مطابقت دارد و جوابگوی آنهاست. وی اسطوره را افسانه‌سازی و قصه‌پردازی بیهوده ندانسته، بلکه آن را واقعیتی زنده می‌داند که به‌طور مداوم به آن رجوع می‌کنند و از آن استعانت می‌جویند.^۴

از نظر کاسیرر اسطوره شکلی خاص از تجربه کردن جهان است، و انسانی که از منش اسطوره‌ای برخوردار باشد در سطح عاطفه‌ها کنش‌ورز است. اعتقادات اسطوره‌ای موجب علاقه شدید افراد به زندگی جمعی شده و این علاقه از طریق به جای آوردن مناسک دینی

1. Ricoeur, Paul, (1986), Lectures on ideology and Utopia, Columbia University Press, p 266
2. Ibid, p 267

۳. لارنس کوپ، (۱۳۸۴)، اسطوره، ترجمه محمد دهقانی، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۱۰۱، ۱۰۰.

۴. چشم‌اندازهای اسطوره، ص ۲۸.

تسکین می‌یابد. فرد با انجام مناسک دینی، خود را در قالب یک کل تمایز ناپذیر حس کرده و پیوند عاطفی عمیقی با جمع برقرار می‌کند. اسطوره نیز واجد جنبه عینی است و نقش عینی خاصی هم دارد. سمبلیسم زبانی تاثرات حسی را عینیت می‌بخشد و سمبلیسم اسطوره‌ای به عینی کردن احساسات می‌انجامد. بشر در مناسک و مراسم جادویی و در آیین و شعائر دینی خود تحت فشار گرایش‌ها و تمایلات شخصی و محرک‌های عمیق اجتماعی عمل می‌کند و این اعمال را ناآگاهانه انجام می‌دهد، اما اگر این آیین و مناسک به اسطوره تبدیل شوند، عنصری جدید پدیدار می‌گردد... در تفکر و تخیل اسطوره‌ای با اعترافات فردی روبرو نمی‌شویم، اسطوره عینیت بخشیدن به تجربه فردی بشر نیست، بلکه عینی کردن تجربه اجتماعی اوست.^۱

کاسیرر بر این باور است که هر داستان اساطیری که از اصل چیزی حکایت می‌کند، تکوین کائنات را از پیش تصور کرده، و همان فرض یا تصور قبلی را ادامه می‌دهد - به عبارت دیگر متضمن پیش فرضی از آفرینش عالم است و همان فرض را پی می‌گیرد - از لحاظ ساخت، اساطیر مربوط به ریشه و بن، با اسطوره‌ی آفرینش کیهان متشابه و قابل قیاس‌اند. نظر به آن‌که خلقت جهان یا دنیا، خلقتی به اعلا درجه و در حد کمال است؛ آفرینش کیهان یا عالم، الگوی نمونه و سرمشقی برای هر نوع «خلقت» می‌گردد.^۲ در هر فرهنگی اساطیر و نظام اسطوره‌ای، جزئی مهم از ادبیات بشمار می‌آید و ادبیات؛ تداوم اسطوره‌ها را امکان پذیر ساخته و غالباً روایت‌هایی را می‌آفرینند و یا بازتولید می‌کند که بشر آنها را برای فهم دنیای خود مهم می‌شمرد.^۳

اسطوره و زبان

کاسیرر انسان را به وساطت زبان، انسان می‌داند و حیات و فعالیت او را متکی به زبان قلمداد می‌کند. او همچنین عنوان می‌کند که مولر^۴ در مقام یک زبان‌شناس و لغت‌شناس

۱. اسطوره‌ی دولت، ص ۱۱۹-۱۱۷.

۲. چشم‌اندازهای اسطوره، ص ۳۱.

۳. اسطوره، ص ۴.

4. F. Max . Muller

معتقد شد که یگانه رهیافت علمی برای بررسی اسطوره، رهیافت زبان شناختی است ... مولر عقیده دارد که میان زبان و اسطوره نه تنها رابطهای نزدیک بلکه همبستگی واقعی وجود دارد. اگر به ماهیت این همبستگی پی ببریم کلید رمز جهان اسطوره را کشف کرده‌ایم.^۱ از سوی دیگر، ارتباط بین اسطوره و زبان که برای معمای کهن راه حلی حتمی و قطعی نوید می‌داد، دشواری بزرگی به همراه داشت. به طور قطع زبان و اسطوره دارای ریشه‌های مشترکی هستند، اما در ساختار به هیچ وجه یکی نیستند. زبان همواره خصلت منطقی دقیقی بروز می‌دهد، در حالی که اسطوره به نظر می‌رسد بر هر گونه قواعد منطقی می‌شورد و از این‌رو، همساز نیست، بلکه غیر عقلانی و متلون است. پس چگونه می‌توان این دو عنصر سازش‌ناپذیر یعنی زبان و اسطوره را به هم پیوند داد؟

در پاسخ به این پرسش، نویسندگان وابسته به مکتب اسطوره‌شناسی تطبیقی از جمله ماکس مولر، با طرحی استادانه اعلام کردند که «اسطوره چیزی جز وجهی از زبان نیست؛ اما بیشتر وجه منفی زبان است تا وجه مثبتش. اسطوره از معایب زبان ناشی می‌شود نه از محاسن آن [...] اگر این نظریه را بپذیریم مشکل تبیین پیدایش داستان‌های اساطیری رفع خواهد شد. زیرا می‌توانیم به خوبی تبیین کنیم که چگونه فعالیت عقلانی سخن‌گویی انسان موجب پیدایش امور غیرعقلانی و فهم‌ناپذیر اسطوره شده است. [...] اسطوره چیزی نیست جز سایه‌ی تاریکی که زبان بر روی جهان اندیشه‌ی انسان افکنده است. [...] اما نباید به خود اجازه دهیم که سبک پر از تصاویر و روماتیک ماکس مولر ما را فریب دهد؛ با این وصف نظریه‌ی وی، در کل، اکیداً عقلانی و خردگرایانه است. ... اگر زبان را سرچشمه‌ی پیدایش اسطوره بشناسیم در آن صورت حتی ناسازگاری‌ها و تناقضات مشهود در تفکر اسطوره‌ای را می‌توانیم به قدرتی جهان‌شمول و عینی و از این رو قدرتی کاملاً عقلی فرو کاهیم».^۲

به تعبیر رومن بارت اسطوره هر نوع گفتاری نیست، بلکه زبان به شرط‌ها و

۱. نک: اسطوره‌ی دولت، ص ۸۱.

۲. همان، ص ۸۶-۸۲.

وضعیت‌های ویژه‌ای نیازمند است تا به اسطوره بدل شود. اسطوره نظام ارتباطی است، پیام دارد، و همین امر به انسان اجازه می‌دهد تا بفهمد اسطوره احتمالاً نمی‌تواند ایده یا مفهوم، عین یا اثره باشد. اسطوره شیوه‌ای از دلالت است، نوعی شکل است. ... و چون نوعی گفتار تلقی می‌شود، پس هر چیز می‌تواند اسطوره باشد مشروط بر آن که توسط گفتمانی،^۱ انتقال یابد. اسطوره با توجه به موضوع پیام‌اش مشخص نمی‌شود، بلکه با شیوه و روشی که پیام را بیان می‌کند، معین و مشخص می‌گردد. برای اسطوره محدودیت‌های «جوهری»^۲ وجود ندارد، بلکه محدودیت‌های شکلی وجود دارد، پس هر چیزی می‌تواند اسطوره باشد.^۳

بنابراین از نظر بارت؛ اسطوره پیامی است که معنایی برای عامه دارد و او قصد دارد این معنا را واژگون کند. تصور همگانی این است که کشتی کج یک ورزش است؛ اما بارت آن را مضحکه‌ای تماشایی می‌داند. کشتی کج اسطوره‌ای است که پیامی را در بردارد، اما این پیام مخدوش است و وظیفه‌ی اسطوره‌شناس این است که این تحریف را افشا و معنای پیام را کشف کند.^۴ وجه برجسته نظر بارت این است که اگر چه همان‌طور که سوسور نشان داده است نسبت میان دال و مدلول در نظام زبانی دلبخواه است اما این نسبت در اسطوره – یعنی نسبت میان شکل و مفهوم – دلبخواه نیست و انگیزش‌مند است. بارت معتقد است مفهوم اسطوره‌ای، تاریخ کاملاً نویی می‌آفریند و اسطوره از این طریق با جهان پیوند می‌یابد. وی اسطوره را به این دلیل که مشخصه‌ی آن تبدیل معنا به شکل است، سرقتی زبانی می‌داند، و از این‌رو همه زبان‌های اولیه و معناها و حتی فقدان آنها طعمه‌ی اسطوره می‌شوند و بنابراین هیچ چیز نمی‌تواند از دستبرد اسطوره در امان باشد.^۵

1. A discourse
2. substantial

۳. رولان بارت، (۱۳۸۰)، «اسطوره در زمانه‌ی حاضر»، ترجمه یوسف اباذری، فصلنامه ارغنون، پاییز ۱۳۸۰، ش ۱۸، ص ۸۵.

۴. یوسف اباذری، (۱۳۸۰)، «رولان باروت و اسطوره و مطالعات فرهنگی»، فصلنامه ارغنون، پاییز ۱۳۸۰، ش ۱۸، ص ۱۳۸.

۵. اباذری، «رولان بارت و اسطوره مطالعات فرهنگی»، ص ۱۴۱.

مفهوم تاریخ در اندیشه‌ی شریعتی

پیش از پرداختن به اسطوره در اندیشه‌ی شریعتی، بهتر آن است که بدانیم تاریخ از نگاه وی دارای چه وجوه معنایی و مفهومی بوده است. شاید مصطلح‌ترین و مشهورترین جمله‌ای که در مورد تاریخ از شریعتی نقل می‌شود این جمله باشد که «تاریخ علمِ شدنِ انسان است».^۱ این جمله‌ی شریعتی درباره‌ی تاریخ با جمله‌ی دیگر وی که بیزاری خود را از تاریخ اعلام می‌دارد^۲ ظاهراً در تناقض است؛ اما در واقع نگاه شریعتی به تاریخ که او خود را ملزم به تحصیل در دو رشته‌ی جامعه‌شناسی و تاریخ می‌داند نه از جنبه‌ی کرونولوژیک یا به تعبیر خودش حادثه‌نگاری^۳ که او به همان دلیل گزیده‌انگاری‌اش از آن متنفر است می‌باشد، بل به این دلیل که «تاریخ گذشته ایست که زمان حال را پدید آورده است. تاریخ حرکتی است که به سوی آینده در جریان است، تاریخ (عمر نوع انسان) است ... تاریخ آفریننده‌ی «چگونگی» انسان است. شریعتی هدف همواره‌ی تاریخ را «انسان» (شدنِ انسان) و یافتن قوانین و مجهولاتی می‌داند که شناخت این قوانین و مجهولات جز با بررسی تاریخی ممکن نیست و این بررسی و شناخت از تاریخ را در پرتو متد علمی «شناخت انسان» میسر می‌پندارد، چرا که وی تاریخ را به مثابه یک شخص می‌داند که در طول «زمان» و در متن «طبیعت» براساس قوانین موجود در خویش و خصائص ذاتی و «ماهوی» خویش زندگی می‌کند.^۴

برداشت ارگانیکی شریعتی از تاریخ در تقابل با گزیده‌انگاری تاریخ مکتوب که به تعبیر وی تکه‌تکه کردن دل‌خواه موجود زنده‌ای به نام تاریخ است قرار دارد و نقطه‌ی مخالفت وی با تاریخ به معنی حادثه‌نگاری نیز از همین جاست. شریعتی تاریخ را «کلی» تجزیه‌ناپذیر می‌داند که در روندی تکاملی از گذشته تا آینده ادامه دارد و این مداومت، بیهوده و تصادفی و بی‌جهت و فاقد علیت و وحدت عینی و حقیقت علمی نیست بلکه

۱. شریعتی، (۱۳۵۹)، مجموعه آثار ۱۱، تاریخ تمدن، ج ۱، تهران: دفتر تدوین و تنظیم مجموعه آثار ص ۷۷.

۲. شریعتی، (۱۳۶۷)، مجموعه آثار ۱۳، هبوط در کویر، دفتر تدوین و تنظیم مجموعه آثار، ص ۲۴۷ پاورقی.

۳. مجموعه آثار ۱۱، تاریخ تمدن، ص ۷۷.

۴. همان.

رسالت دقیق و عظیمی را بر عهده دارد و چون بنابر این تعریف، تاریخ کلیتی غیرقابل تجزیه است مصادره به مطلوب و گزینشی از تاریخ حقیقی (یعنی سیر صیوریت انسان) به وسیله‌ی تاریخ مکتوب و موجود، ناقص و مغرضانه است و بر این مبنا شریعتی صورت دیگری را برای تاریخ متصور است. هرچند در دوران شریعتی در ایران، نگاه به تاریخ، به ویژه در نظام دانشگاهی به طور کلی متأثر از دو سنت یوزیتیویسم ناپخته رانکه‌ای و مارکسیسم ارتدوکس روسی بود؛ اما شریعتی ضمن نقد بر واقعه‌نگاری صرف تاریخ و علاقمند به اندیشیدن در باب محدودیت‌های علم تاریخ بود و با کانونی کردن تاریخ به عنوان «علم شدن انسان» با جبرگرایی نهفته در سنت تاریخ‌نگاری مارکسیستی نیز به مقابله برخاست. «تاریخ در اندیشه‌ی شریعتی، پدیده‌ای است دترمینه، یعنی حرکت تاریخ از آغاز تا پایان و مسیر تغییرات و تحولاتی که از مبدأ تا مقصد در آن پدید می‌آید، پدیده‌ای است دترمینه. از منازل و مراحل می‌گذرد که آن منازل و مراحل، دترمینه، تعیین شده و محدود هستند. بنابراین دترمینیسم ایستوریک به معنای جبر نیست، جبر تاریخی، نفی کننده اراده انسان است. در صورتی که کسانی که به دترمینیسم تاریخی معتقدند، به اراده انسان هم معتقدند... دترمینیسم تاریخی نوعی تعمیم محدودیت‌های فرد انسانی به تبار انسان یا تاریخ می‌شود که از پشتوانه‌های لازم نیز برخوردار است. چنین برداشتی ظاهراً به درک شریعتی از تاریخ نیز نزدیکتر است: تمام تاریخ - تاریخ گذشته و آینده - ظرف زمانی است که انسان در آن تکوین می‌یابد. بنابراین موجود نیست. اراده‌ی متناقض لایتناهای عصیانگر «از هست گریز» - نمی‌گوییم «از واقعیت گریز» - از آنچه هست، به سوی آنچه که می‌خواهد یا باید باشد، همیشه تمایل به گریز دارد.»^۱

در جای دیگر، اما، شریعتی از تاریخ به عنوان شریف‌ترین دانشی که انسان دارد، یاد می‌کند، اما این عنوان را بدان جهت به‌کار می‌برد که موضوع اصلی تاریخ را انسان‌شناسی می‌داند.^۲ تکیه بر وجه انسان‌شناسی تاریخ، که همان تعریف «علم شدن انسان» وی

۱. سیمین فصیحی، (۱۳۷۹)، «در ضرورت ابهام زدایی از تفکر تاریخی شریعتی»، دفترهای بنیاد، دفتر اول: در حاشیه متن، تهران: شهر آفتاب، ص ۱۹۵، ۱۹۴.

۲. علی شریعتی، (۱۳۶۱) مجموعه آثار ۳۱، ویژگی‌های قرون جدید، تهران: چاپخش، ص ۱۵۸.

می‌باشد، همراه با دو ویژگی عمده‌ی تفکر وی، یعنی «نقد» و «رهايي» دائمی رویکردی از تاریخ را عرضه می‌دارد که در عین غایت‌مندی (وعده‌ی عدالت و قسط و پیروزی مستضعفین) واجد نوعی نگاه جدید به تاریخ است که بخشی از آن در برکشیدن صورتی از اسطوره نمایان می‌شود. صورتی که می‌تواند خویش را در جدال با وضع موجود از «هست‌ها» رها کرده و در فرآیند «شدن» به آنچه باید باشد برساند.

اسطوره در اندیشه‌ی شریعتی

در بیشتر آثار شریعتی واژه‌ی «شدن» در برابر «بودن» از بار ارزشی ویژه‌ای برخوردار است و یکی از وجوه ممیزه‌ی اندیشه‌ی وی که نقشی ویژه برای روشنفکران به عنوان پلی ارتباطی میان طبقه‌ی تحصیلکرده یا انتلکتوئل و عامه‌ی مردم قائل است همین صیوریت مداوم یا شدن مبتنی بر نقد دائمی است. شاید به همین دلیل است که اتویا در بیان کارکرد اساطیر (که به تعبیر خودش همه‌ی آن حقایق و آرزوها و اصولی که انسانیت به آن معتقد بوده ولی تحقق پیدا نکرده) وجه معرفت‌شناسانه‌ی عمیقی یافته است چرا که برای شدن و رشد یافتن آدمی، آرمان نقشی پیش‌برنده و اساسی خواهد داشت. شریعتی برای آن که این شدن را بر یک خواست تاریخی انسان مبتنی سازد از اسطوره کمک می‌گیرد؛ در نظر وی اسطوره و یا اساطیر عبارت است از: «تاریخی که باید به وجود می‌آمد، اما نیامد، یا مجموعه حوادثی که باید اتفاق می‌افتاد و نیفتاد و قهرمانان اساطیر کسانی هستند که می‌باید باشند، اما تاریخ نگذاشت که باشند. اساطیر دنیای تجلی ایدئال‌ها و حقیقت‌ها و ارزش‌های مطلق انسانی یک دوره یا یک قوم و یا اصولاً نوع بشر است»^۱.

رویکرد شریعتی به اسطوره، آن چنان که در چارچوب مفهومی این پژوهش نیز اشاره شد همچون نگاه کاسیرر بر پایه‌ی این نظر است که اسطوره شیوه‌ی خاصی از عینیت بخشیدن به جهان است و اسطوره را باید به منزله‌ی فرم سمبلیک فهمید؛ یعنی باید آن را شکل معینی از تجربه دانست و تفسیر کرد و دیدیم که شریعتی در تعریف از اسطوره

۱. مجموعه آثار ۱۱، تاریخ تمدن، ص ۱۱۵.

همچنان که خود وی نیز بیان کرده است آن را دربردارنده‌ی حقیقتی بیش از تاریخ دانسته و به «کارکرد نمادین» اسطوره و قدرت کشف و مکاشفه‌ی آن به خوبی پی‌برده بود، همچنان که در چارچوب مفهومی این پژوهش به نقل از پل ریکور نیز چنین ویژگی برای اسطوره عنوان شد.

برخلاف برخی، که اسطوره را محصول دوران نادانی اولیه‌ی بشر قلمداد نموده و آن را چیزی جز تقدیس ساده‌لوحانه نمی‌دانند، دکتر شریعتی بر ویژگی مثبت اسطوره تأکید دارد و آن را انسانی ایده‌آل و تاریخی تحقق نیافته می‌داند. شریعتی نیز برای اسطوره حقیقتی را قائل است که آن را متمایز از آنچه که تاریخ به عنوان حقیقت بیان کرده است، می‌داند. او تاریخ را واقعیتی فاقد حقیقت می‌داند. در اینجا به نظر می‌آید که شریعتی نیز در بیان اسطوره، شیوه‌ای خاص و متمایز از آنچه دیگران در ساده‌سازی و ساده‌انگاری اسطوره و به عبارتی بطلان اندیش اسطوره‌ای به‌کار برده‌اند را مد نظر قرار داده است. در همین باره او چنین می‌گوید: «اساطیر عبارت است از جهانی که انسان می‌سازد در برابر جهانی که خدا می‌سازد. و تاریخی که تاریخ می‌سازد در برابر اساطیری است که در تاریخ واقعیت ندارند اما مورد ایده‌آل او هست؛ واقعیت ندارند، اما حقیقت دارند، برخلاف تاریخ که واقعیت دارد اما حقیقت ندارد. اساطیر در کنار تاریخ ادامه دارد و قصه‌هایی که الان ساخته می‌شود نیز جزء اساطیر یک قوم است. هنر و اساطیر مترادف هم‌اند. هم هنر جزء اساطیر است و هم اساطیر جزء هنر. همان نیازی که پیکاسو دارد که انسانی را با دو چهره می‌سازد، هنرمند پنج‌هزار سال پیش هم همان نیاز را داشته که «ژانوس» را با دو چهره ساخته است»^۱.

آنچه را که می‌توان در اندیشه شریعتی جست، نوعی یگانگی میان اسطوره و تاریخ است هم‌چنانکه اشاره شد شریعتی اساطیر را درکنار تاریخ می‌بیند و او از زاویه مغفول ماندن زبان نهفته در اسطوره و به حساب نیامدنش در برابر تاریخ تدوین شده تلاش دارد تا صورتی دیگر از آگاهی که از خلال تجربه بشر برای نوعی عینیت بخشیدن به جهان است را روشن سازد. کاسیرر نیز آن چنان که پیشتر آمد رابطه‌ی تاریخ و اسطوره را

۱. همان، ص ۱۱۹.

این‌گونه بیان می‌کند: در رابطه‌ی میان اسطوره و تاریخ، اسطوره اثبات کرده است که عامل نخست و تاریخ عامل دوم و تبعی است.

شریعتی در بسیاری از آثار خود به تعریف و بازسازی معنای اسطوره، که عمدتاً به صورت جمع یعنی اساطیر آورده، پرداخته است. اگر چه شریعتی در بیان معنی و ویژگی‌های اسطوره هم‌آوا با دیگران بر جدایی دوران اسطوره‌ای از تاریخ و تأکید بر افسانه بودن و خیال‌پردازی اسطوره در قالب آمال و آرزوهای یک قوم یا یک ملت برای جهان و آنچه که باید می‌بود و نشد سخن گفته است، اما با توجه به سطح تحلیل اجتماعی‌اش اسطوره را در دایره‌ی ارزش‌های دینی قرار داده و در آغاز با تعریفی ارزش‌مدارانه از اسطوره، آن را بار معنایی مثبتی می‌بخشد تا بتواند با بهره‌گیری از وجه ادراکی مفهوم اسطوره، ظرفیت بالقوه‌ی آن را به فعلیت درآورده و با استفاده از وجه تحریکی آن به بسبجی انقلابی دست زند. شریعتی در تعریف اسطوره چنین می‌گوید: «اساطیر عبارت است از آینه‌ی تمام‌نمای بودن‌ها و همچنین نبودن‌های یک دوره‌ی اجتماعی. بودن‌ها یعنی ما از اساطیر می‌توانیم بفهمیم که در دوره‌ای که این اساطیر شکل گرفته چه چیزهایی وجود داشته و همین‌طور کمبودها را هم می‌توانیم از اساطیر بفهمیم. زیرا اساطیر آرزوها و تخیلات انسان است که دوست داشت در هستی می‌بود. جهان اساطیر، جهانی است که باید می‌بود. اساطیر متن هنر است، یعنی اصولاً یک خلق هنری است و این خلق هنری توده‌های مردم است که دلشان می‌خواست آن چنان باشد، اما نه جهان و نه جامعه و نه تاریخ این چنین حرکت نمی‌کند و او برای جبران آن اساطیر را می‌سازد. مگر نه اینکه یکی از بزرگ‌ترین قرائنی که بودن‌های یک جامعه و یک دوره‌ی انسانی را می‌توانیم از روی آن حدس بزنیم کمبودهای آن جامعه است. یعنی از روی کمبودها می‌توان حدس زد که چه چیزهایی داشته است»^۱.

شریعتی نیز مانند الیاده که اسطوره را برآورنده‌ی نیاز عمیق دینی می‌داند و یا مانند کاسیرر که می‌گوید: سمبلیسم اسطوره‌ای به عینی کردن احساسات منجر می‌شود؛ معتقد

۱. همان، ص ۷.

اسطوره و تاریخ در اندیشه علی شریعتی ۱۲۱

است که اساطیر مجموعه‌ای از نمونه‌های عالی هر احساس، نمونه‌های عالی هر تقدس، نمونه‌های عالی هر جمال زیبای مادی و معنوی است، پس اسطوره نمونه‌سازی می‌کند، اما آنچه هست، نیست، آنچه باید باشد، است.^۱ «شناختن اساطیر کلیدی است برای شناختن همه‌ی مذہب‌ها، فرهنگ‌ها و تمدن‌ها. اساطیر عبارت است از تاریخی که باید اتفاق می‌افتاد (یعنی انسان دوست داشت که تاریخ این گونه اتفاق می‌افتاد ولی تاریخ به دلخواه بشر اتفاق نیفتاده) اما اتفاق نیفتاده است. انسان همیشه قربانی تاریخ و همیشه اسیر تاریخ بوده و نیز همیشه علیه تاریخ طغیان می‌کرده است (همیشه آدم‌های برجسته علیه آن طغیان می‌کرده‌اند)».^۲

بنابراین اساطیر را انسان بر اساس نیاز انسانی‌اش می‌سازد و البته می‌داند که واقعیت ندارد، چون تاریخی که جریان یافته، واقعیت دارد و تحقق یافته، او را سیر نکرده است.^۳ در اساطیر؛ حقیقت بیشتری نهفته است، آنها داستان‌هایی زاده‌ی ذهن انسانند، تاریخی هستند آن چنان که باید تحقق می‌یافت، در حالی که تاریخ؛ حقایقی است آن چنان که ایجاد کرده‌اند.^۴ «اساطیر عبارت است از تاریخی که باید به وجود می‌آمد، اما نیامد، یا مجموعه حوادثی که باید اتفاق می‌افتاد و نیفتاد و قهرمانان اساطیر کسانی هستند که می‌باید باشند، اما تاریخ نگذاشت که باشند. اساطیر دنیای تجلی ایده‌آل‌ها و حقیقت‌ها و ارزش‌های مطلق انسانی یک دوره یا یک قوم و یا اصولاً نوع بشر است. این‌که می‌بینید در اساطیر یونان، ملانزی و پلی‌نزی، سرخپوستان، سامی، عرب، ایرانی، یهود، هند، چین و... شباهت‌هایی وجود دارد و همگی اصول مشترکی را دارا هستند، به علت این است که انسان‌ها دارای وجوه مشترکی هستند که وجوه اشتراک، اساطیرشان را می‌سازد و وجوه اختلافشان نیز در اساطیرشان منعکس است. (در اساطیرشناسی وجوه اختلاف مهم‌تر است تا وجوه تشابه).

۱. شریعتی، (۱۳۹۱)، فرهنگ لغات، تهران: قلم، ص ۳۸.

۲. شریعتی، مجموعه آثار ۱۱، تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۹۵.

۳. شریعتی، مجموعه آثار ۱۳، ص ۴۶۴؛ مجموعه آثار ۱۱، ج ۱، ص ۹۷.

۴. شریعتی، (۱۳۶۰)، مجموعه آثار ۱۶، اسلام‌شناسی ۱، تهران: شریعتی، ص ۱۵۹.

شناخت اساطیر قهرمانان آن، بیشتر به شناخت انسان کنونی کمک می‌کند تا بیان حوادث خارجی و اتفاق افتاده، زیرا در اساطیر، انسان به‌طور مطلق تجلی می‌کند و انسان‌ها خودشان هستند و بنابراین همه انسان‌ها دور از مرزهای نژادی، دوره‌ای، تاریخی و ... خود را نشان می‌دهند و به همین دلیل است که وقتی مسائل اساطیری را بررسی می‌کنیم احساس می‌کنیم که مسئله زنده‌تر است و بیشتر به درد انسان امروز می‌خورد، زیرا در آنجا انسان بدون این‌که مقید به جبر حوادث خارجی باشد خود به‌طور مطلق تجلی پیدا می‌کند. (انسان‌ها در متن تاریخ از هم سوا می‌شوند). ما ارزش و حقیقت را بیشتر در اساطیر می‌بینیم تا تاریخ، به طوری‌که برای من به صورت یک قانون کلی درآمده که شناخت هر مذهبی یا هر تمدن و فرهنگی موکول به شناخت (از همه مهم‌تر) اساطیر آن مذهب یا تمدن و یا فرهنگ است، و یا به عبارت دیگر اگر ما در مطالعه‌ی تمدن‌ها یا مذاهب، آنها را به صورت انسان تلقی کنیم، تاریخ آن همانند بیوگرافی انسان و اساطیر آن عبارت از افکار و ایده‌آل‌ها و امیدها و ایمان‌ها و عقاید و احساسات و حساسیت‌های اوست. زیرا در واقع فرد عبارت است از مجموعه‌ی احساسات و تخیلات و...^۱ شریعتی الهه‌ها و رب‌النوع‌ها را نوع دیگر از میتولوژی یا اساطیر می‌داند که مایه‌ی واقعی ندارند و ساخته تخیل انسان‌اند.^۲

چنان‌که پیش‌تر نیز گفته شد؛ اسطوره در پرتو زبان قابل شناسایی است و بر مبنای آنچه که در بالا آمد به نظر می‌رسد؛ زبان است که قابلیت معنا زدایی و بازسازی دوباره‌ی اسطوره را خواهد داشت، اما شریعتی اسطوره را بر انگاره‌ی آنچه که باید باشد و نیست و در وجدان جمعی مردم به صورتی مدام فراخوان می‌شود، تعریف کرده است. حقیقتی که به صورت واقعیت، یا رخ نمایانده است و یا اگر پدیدار گشته است صورتی آرمانی به خود گرفته است. او ضمن تأکید بر ارزش اساطیر؛ آن را در بیداری ملی و خودآگاهی اجتماعی و احیای فرهنگی مؤثر می‌داند، اما به گفته سوسن شریعتی: «دوگانه‌ی اسطوره و اتوپیا؛

۱. شریعتی، مجموعه آثار ۱۱، تاریخ تمدن ج ۱، ص ۹۵-۹۳.

۲. شریعتی، (۱۳۹۰)، مجموعه آثار ۲۶، علی حقیقتی بر گونه‌ی اساطیر، سی دی چند رسانه‌ای مجموعه آثار، بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی، ص ۶۱-۵۶.

اسطوره و تاریخ در اندیشه علی شریعتی ۱۲۳

یکی دیگر از این سری دوگانه‌هایی که شریعتی می‌کوشد موقعیت تفکر و زیست خود را در میانه‌ی آن دو تعیین نماید دوگانه‌ی اسطوره - اتوپیاست، میان «آن بوده‌ای که هست» و «آن باید باشدی که نیست». میان این دیروز و آن فردا، نه محصور، نه معلق. هر تاریخی و هر انسانی نیازمند این اسطوره‌های مؤسس است که به کمک آن می‌تواند نگاهش را به عالم و آدم نشان دهد. از نظر شریعتی اسطوره حقیقتی است که همچون واقعیت نگریسته می‌شود، همچون واقعیت زیست می‌شود و بیان سمبلیک مسائل بنیادی‌ای است که نوع انسان با آن درگیر است. اسطوره‌ها ضروری‌اند و وجدان اسطوره‌ساز انسان، حتی اگر واقعیت خارجی نداشته باشند امکان قرائت‌ها و تفاسیر مختلف را برای انسان فراهم می‌کنند و می‌شوند سرچشمه‌های تخیلی سیال و مؤثر»^۱.

۱. سوسن شریعتی، (۱۳۸۶)، «در میانه دوگانه‌های ترازیک: شریعتی؛ الگو یا روش»، روزنامه شرق، ۲۹ خرداد ۱۳۸۶، پایگاه اطلاع‌رسانی علی شریعتی.

نتیجه

بر خلاف نظریه‌ی عامی که بر وجه منفی و ساده‌انگارانه‌ی اسطوره تأکید دارد، شریعتی با بهره‌گیری از وجوه بالقوه مثبت و معطوف به یک کنش جمعی که در اسطوره یافته است آن را در صورت‌بندی معنایی اندیشه‌اش جایگاهی برابر با تاریخ و حتی فراتر از آن قرار داده است و همچنان که گفته شد تکیه و تأکید وی در ورود به پدیده‌های تاریخی نه تاریخ نگاشته و یا به تعبیر وی تاریخ فرادستان که تاریخ فراموش شدگان و فرودستانی است که تاریخ یا از آنان یاد نمی‌کند و یا به صورتی گزینشی و اندک، نامی از آنان می‌برد. شریعتی اساطیر را حقیقتی برساخته‌ی انسان می‌داند که به واقعیت درنیامده است و آن را سرشار از آمال و آرزوهایی می‌پندارد که تحقق‌اش در گرو خواست جمعی و تحرک اجتماعی است. تأکید وی بر اسطوره و اساطیر به عنوان آنچه که باید باشد و نیست و ارزش‌گذاری مثبت وی برای اسطوره به عنوان نمونه‌ی عالی هر احساس و هر تقدس و هر زیبایی در برابر تاریخی که به قلب حقیقت پرداخته است و فاقد این وجوه ذکر شده است، صورتی از آگاهی را برای مخاطبش به تصویر می‌کشد که او را از پذیرش آنچه تاکنون به عنوان تاریخ قلمداد نموده‌اند مانع می‌شود. او با ذکر این نکته که: انسان همیشه قربانی تاریخ و همیشه اسیر تاریخ بوده و نیز همیشه علیه تاریخ طغیان می‌کرده است، مخاطب خویش را به سوژه‌ای انقلابی شدن علیه تاریخ شکل یافته‌ای فرامی‌خواند که تاکنون مانع رسیدن به خواست او بوده است، خواستی که در قالب اسطوره همواره خود را نشان داده است. و بدین گونه است که شریعتی با تکیه بر ظرفیت دگرگونه‌شدنی که در اساطیر سراغ می‌گیرد برای آن‌ها حقیقتی بیش از تاریخ قائل می‌شود. آنچه در آثار شریعتی از اسطوره می‌توان یافت این نکته اساسی است که اسطوره خود بخشی از تاریخ است و به اعتبار حقیقتی که در اسطوره نهفته است باید آن را وارد مطالعات تاریخی کرد. اسطوره را شاید بتوان تاریخ از پایین در برابر و یا در کنار تاریخ از بالا (تاریخ فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و...) نام نهاد که مورد توجه و اقبال کمتری بوده است و یا در مواردی اصلاً نبوده است و اسطوره‌ها را می‌توان و بایستی به یکی از موضوعات اصلی تاریخ تبدیل کرد.